

آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی

عنوان پژوهش

بررسی مفهوم «قدرت سیاسی»

شماره مسلسل: ۱۳۹۵۰۰۳۵

تاریخ: ۱۳۹۵/۰۶/۳۱



شناسنامه

عنوان:

**آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی
بررسی مفهوم «قدرت سیاسی»**

مؤلف:

اسماعیل آجرلو و دانیال طاهری

ناظر علمی:

علی بهادری جهرمی

دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی

شماره مسلسل: ۱۳۹۵۰۰۳۵

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵/۰۶/۳۱

پژوهشکده شورای نگهبان



فهرست مطالب

۲	مقدمه
۳	چکیده
۳	درآمد
۴	۱. مفهوم شناسی
۵	۱-۱. مفهوم قدرت
۶	۲-۱. مفهوم قدرت سیاسی
۷	۲. مفاهیم مشابه
۸	۱-۲. دولت-کشور
۸	۲-۲. حاکمیت و حکومت
۹	۳. پیشینه مفهوم قدرت سیاسی
۱۱	۴. انواع قدرت سیاسی
۱۳	۵. قدرت سیاسی و نسبت آن با مبانی حقوقی
۱۴	۶. قدرت سیاسی در اسلام
۱۵	۷. قدرت سیاسی در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران
۱۷	جمع بندی
۱۸	منابعی جهت مطالعه بیشتر
۱۹	منابع

مقدمه

در تحقیق و تتبع پیرامون هر گرایش علمی، گام اول آشنایی با مفاهیم پایه‌ای آن علم است. حقوق عمومی به عنوان شاخه و گرایشی از علم حقوق از این قاعده مستثنا نیست و آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی درگاهی برای ورود و اظهارنظر در موضوعات مرتبط با آن می‌باشد.

از سوی دیگر تأسیس حکومتی برمدار مختصات اوامر الهی نیازمند به نهادها و سازوکارهایی متناسب با آن است. بر این اساس نظام سازی اسلامی پس از تشکیل حکومتی بر مبنای اصول و احکام شریعت مقدس اسلامی ضروری به نظر می‌رسد. حرکت در مسیر این امر مستلزم آشنایی با مفاهیم علمی، مطالعه مبانی و نقد و بررسی آنها بر اساس اندیشه ناب اسلامی است. در این میان مفاهیم حقوق عمومی به عنوان گرایش تخصصی رشته حقوق که به بررسی کلان موضوعات مرتبط با حوزه حکومت و حدود اختیار آن، روابط مردم با فرمانروایان و مباحث مشابه آن می‌پردازد از اهمیت والایی برخوردار است.

در همین راستا، موضوع بازخوانی مفاهیم حقوق عمومی در دستور کار دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی پژوهشکده شورای نگهبان قرار گرفته است. هدف از این امر آشنایی با تعاریف مفاهیم، تاریخچه، اقسام و انواع، بررسی مبانی آن در حقوق موضوعه و مطالعه تطبیقی با مبانی اسلامی و بررسی موضوع در قوانین و سازوکارهای حقوقی نظام جمهوری اسلامی ایران و ارائه نقد و تحلیلی اجمالی از آن است تا به این واسطه گام نخست در عرصه نظام سازی اسلامی برداشته شود.

«قدرت سیاسی، السلطة السياسية، Political Power»

چکیده

قدرت سیاسی به دلیل رابطه تنگاتنگی که با مفاهیم بنیادین حقوق عمومی و حقوق اساسی دارد، نقشی کلیدی در فهم آنها ایفا می‌نماید؛ لذا بررسی ماهیت قدرت سیاسی در ادبیات حقوقی معاصر و آشنایی با مبانی آن در اندیشه اسلامی و نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مسئله محوری این نوشتار را تشکیل می‌دهد. اصولاً قدرت سیاسی به آن قدرتی اطلاق می‌گردد که لازمه هر حکومتی جهت انقیاد درآوردن افراد تحت امر خود در جامعه سیاسی است. قدرت سیاسی در اندیشه اسلامی حول مفهوم «ولایت» و نگاه کمال‌گونه به قدرت شکل می‌گیرد و در نظریات اندیشمندان غربی با مفهوم استکباری قدرت و تلقی شر یا مایل به شر از قدرت درک می‌گردد. در بستر همین نگاه نظریه تفکیک قوا با تقسیم قدرت سیاسی به سه‌گونه قدرت تقنینی، اجرایی و قضایی در سده‌های اخیر ظاهر می‌شود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز قدرت سیاسی با کارکردی ابزاری جهت سعادت‌مندی انسان در سطح عالم تبیین شده است. همچنین بروز قدرت سیاسی در قالب قدرت‌های تقنینی، اجرایی و قضایی در قانون اساسی با مکانیزم استقلال قوا از یکدیگر مستقل بوده و ذیل نظارت ولایت مطلقه فقیه اعمال می‌گردند.

درآمد

یکی از کلیدی‌ترین و اصلی‌ترین مفاهیم مورد استفاده در ادبیات رایج حقوق عمومی مفهوم "قدرت سیاسی" است. علت این امر از آن جا نشأت می‌گیرد که حقوق عمومی وظیفه نهایی خود را تعیین قواعد و اصولی لازم الاجرا جهت تحدید قدرت فرمانروایان، تضمین آزادی‌های فردی و ترسیم مرزهای روابط میان قوای حکومتی قرار داده است. به عبارت دقیق حقوق ابزار حقانی سازی قدرت است و همچنین سدی در برابر افسارگسیختگی قدرت محسوب می‌گردد. حقوق و قدرت سیاسی دارای پیوندی تفکیک ناپذیر هستند. از همین رو شناخت حدود تعریف و جایگاه مفهوم قدرت سیاسی که واژه دقیق تری در نظام‌های حقوقی-سیاسی معاصر تلقی می‌شود، در حوزه حقوق عمومی امری ضروری و لازم به شمار می‌آید تا جایی که حقوق عمومی بدون قدرت سیاسی غیر قابل فهم خواهد بود.

از لحاظ تاریخی با تشکیل آغازین جوامع سیاسی و لزوم ایجاد نظم در اجتماع، انسان‌ها به سوی ایجاد حکومت متمایل می‌شوند. از این زمان قدرت سیاسی به مثابه روح نهفته در حکومت ظاهر می‌شود. در واقع اساس و شالوده مفاهیمی چون حکومت، حاکمیت و دولت-کشور بر پایه قدرت سیاسی استوار گشته است. این مفهوم مرکز ثقل نظریه مشهور تفکیک قوا است و در نظام‌های مختلف حقوقی در قالب قدرت‌های تقنینی، اجرایی و قضایی بروز می‌یابد. حال این پرسش مطرح می‌گردد که تعریف و ماهیت این قدرت چیست و ارتباط مفهومی آن در چارچوب نظام‌های مختلف حقوق اساسی به ویژه در نظام‌های حقوقی اسلام و غرب چگونه تبیین می‌شود؟ در بحث پیرامون این سوال به عنوان مسأله محوری نوشتار، مفروض اصلی آن است که قدرت سیاسی مفهوم پایه‌ای در ظهور و عملکرد هر نوع نظام حقوقی-سیاسی و هر حکومتی از جمله نظام حکومتی اسلام است. از طرفی با عنایت به تفاوت‌های چشم‌گیر مبانی و پایه‌های نظام‌های حکومتی و مکاتب حقوقی-سیاسی مختلف به ویژه تفاوت دیدگاه‌های الهی و اسلامی با دیدگاه‌های سکولار غربی می‌توان به عنوان مدعای خود گفت که مبانی قدرت سیاسی در بین نظام‌های حقوقی بسته به درک متفاوت آنها از مفهوم قدرت و کارکرد آن و همچنین آبخورهای نظری گوناگون متمایز می‌گردد؛ به گونه ای که قدرت سیاسی در اندیشه اسلامی حول مفهوم «ولایت» و نگاه کمال‌گونه و وسیله‌ای به قدرت و در نظر غرب بر مدار مفهوم استکباری قدرت و تلقی شر یا مایل به شر از آن درک می‌گردد. در واقع نقطه آغاز افتراق نظام حقوق عمومی در اسلام از حقوق عمومی غربی را می‌توان مبانی متمایز این دو نظام در باب قدرت سیاسی دانست.

این نوشتار در راستای آشنایی با مفهوم قدرت سیاسی و تبیین فرضیه خود و در بخش‌های پایایی ابتدا به واژه شناسی و مفهوم شناسی قدرت سیاسی و سپس آشنایی با مفاهیم مشابه آن نظیر کشور، حکومت و حاکمیت و تفکیک قوا و همچنین سیر تاریخی نگرش به قدرت سیاسی و مبانی فقهی و حقوقی قدرت سیاسی می‌پردازد. در نهایت نیز مختصات قدرت سیاسی در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی

برای آشنایی با مفهوم قدرت سیاسی لازم است علاوه بر ارائه تعاریف مختلفی که از آن شده است، ابتدا مفهوم «قدرت» را که محمل اصطلاح قدرت سیاسی تلقی می‌شود به خوبی روشن سازیم و آنگاه به تعریف اصطلاح قدرت سیاسی بپردازیم.

۱-۱. مفهوم قدرت

واژه قدرت در اصل از ماده «قدر» در زبان عربی به معنای «ظرفیت و حد نهایی کامل هر چیزی گرفته شده است» و در فارسی قدرت را در معنی مصدری در مفهوم توانایی داشتن و توانستن و به عنوان اسم مصدر در مفهوم توانایی معنا نموده‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۳۶) راغب اصفهانی در بیان مفهوم قدرت می‌گوید: «قدرت هرگاه در توصیف انسان به کار رود به معنی حالتی است که با آن انسان به انجام کاری موفق می‌شود، ولی اگر به عنوان وصفی برای خداوند به کار رود به این معناست که او از انجام هیچ کاری عاجز نیست.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، لغه القدره) مهم‌ترین واژگان مترادف با «قدرت» در زبان عربی «سلطه» و «اقتدار» است که به زبان فارسی نیز راه یافته است. در ادبیات انگلیسی power به معنای قدرت و در فرهنگ‌های لغت انگلیسی زبان نیز واژه‌هایی مثل force و Authority به عنوان معادل کلمه Power به کار رفته است که به معنی زور، استعداد و توانایی انجام کار^(۱) و آنچه که دارای کنترل یا تأثیر است^(۲) می‌باشد. (Longman, 2005. 321; Oxford, 2000, 215)

قدرت در معنای اصطلاحی آن عبارت است از هر عاملی که بتواند کنترل شخصی بر شخص دیگر را به وجود آورد، حفظ کند و شامل شود. این عامل می‌تواند کلیه روابط اجتماعی - از خشونت تا روابط دقیق و ظریف روانی - را در بر گیرد که به کمک آنها، فردی دیگر را کنترل می‌کند (Morgenthau, 1973, 9) به تعبیری دیگر، قدرت، توانایی وادار کردن فردی به انجام چیزی است که آن چیز یا آن کار را جهت انجام دادن انتخاب نمی‌کند. (Robertson, 1998, 221) واژه قدرت طیف وسیعی از تعاریف را شامل می‌شود. در واقع قدرت مفهوم چند بعدی، جدال‌برانگیز و گسترده‌ای است که دامنه آن از علوم طبیعی تا علوم اجتماعی را شامل شده است. از این رو مفهوم قدرت مفهومی میان رشته‌ای می‌باشد. (اشرف‌نظری، ۱۳۸۶: ۱۲۴) مهم‌ترین وجه مشترک در بازنمایی ویژگی‌های قدرت، تعبیر قدرت به "مطلق تأثیرگذاری" است. یعنی قدرت را با حس خوشایند "امکان موثر بودن" می‌توان شناخت. تأثیرگذاری و قدرتی که نوعی انگاره درونی استوار، هویت مستقل و پایدار

بودن غیر قابل انکار را به انسان تلقین می‌نماید. (کوشکی، آجرلو، ۱۳۸۹: ۳۲۴)

ماهیت قدرت به تعبیر سخت آن باز می‌گردد به تعریف «قدرت به آمریت»، پذیرش اصل گسست بین عامل و موضوع قدرت و مرتبه بندی بازیگران بر اساس میزان توانمندی‌شان در قالب سازمان‌ها (ویر، ۱۳۷۴: ۹۴). در این تصویر از قدرت که از سوی اندیشمندانی چون هابز و ماکیاولی ارائه می‌شود در واقع قدرت به توان اعمال سلطه از سوی یک بازیگر به دیگر بازیگران برای تمکین از خواست وی تعبیر شده است. (لوکس ۱۳۷۰: ۲۹-۱) اما قدرت در تعبیر جدید (قدرت نرم) با عنصر «اقناع» تعریف می‌شود و لذا گسست‌های متعارف بین عامل و موضوع قدرت معنا ندارد و قدرت در فضای ارتباط متقابل پدید می‌آید که اصل در آن تأثیر عامل و موضوع بر یکدیگر می‌باشد. (افتخاری، ۱۳۸۷: ۹) قدرت به تعبیر وبر «امکان تحمیل اراده خود بر دیگری» (آرون، ۱۳۷۰: ۵۹۸) و از نگاه راسل «پدید آوردن آثار مطلوب» می‌باشد. (راسل، ۱۳۶۷: ۵۵) اما در منظر اسلامی می‌توان از منبعی فرا انسانی، فرا مادی و فرا اجتماعی برای تولید قدرت و مفهوم سازی آن نام برد که از آن به «معنا بخشی الهی قدرت» تعبیر می‌نماییم و مفهومی اعم از قدرت نرم و سخت را در بر می‌گیرد. در این تعریف اولین و مهمترین مولفه مفهوم ساز قدرت "خداوند" است. از این رو قدرت در بعد فردی و جمعی دارای وجهی انسانی و از طرفی مرتبط با سنن الهی تلقی می‌شود. از دقت در مفاهیم مرتبط با قدرت الهی در نصوص معتبر می‌توان این مقدمه را مفروض خود قرار داد که از منظر اسلام یکی از رموز موفقیت جامعه در کسب قدرت، تبدیل شدن آن به مجرای است جهت جاری شدن قدرت الهی در زمین. (کوشکی، آجرلو، ۱۳۸۹: ۳۲۶) از این منظر است که تحلیلگران سیاسی مسلمان حضور خدا در زندگی سیاسی انسان را به عنوان عامل موثر قلمداد می‌نمایند که تقویت قدرت و توفیق روزافزون وی را در پی دارد " (عمید زنجانی، بی تا: ۵۷-۷۱) در مجموع قدرت را در حوزه علوم اجتماعی می‌توان در رابطه افراد با یکدیگر در صحنه اجتماع و تأثیری که یک فرد بر دیگری به گونه‌ای خودآگاه می‌گذارد، تلقی نمود. رابطه‌ای که موجب چیرگی فرد بر دیگری می‌شود.

۲-۱. مفهوم قدرت سیاسی

اگرچه قدرت مختص به قدرت سیاسی نمی‌گردد و دامنه آن به قدرت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... کشیده می‌شود ولی قدرت سیاسی آشکارترین نمود قدرت

است. با تشکیل جامعه انسانی و حرکت به سمت تشکیل جامعه سیاسی، قدرت سیاسی اجباراً تولید می‌گردد. ویژگی اجتماعی بودن انسان به واسطه مدنی‌الطبع بودن یا انتخاب عقلانی، او را در کنار هم‌نوعان خود جمع می‌کند. با تکامل و ارگانیک شدن روابط انسان در اجتماع، تصادم حقوق افراد با یکدیگر نمایان می‌شود. در این مرحله است که لزوم وجود قدرت فائده‌ای که تنظیم‌کننده روابط افراد باشد، احساس می‌گردد و قدرت سیاسی به عنوان امری ناگزیر در چارچوب حکومت به منصفه ظهور می‌رسد و منجر به تقسیم جامعه به فرمانروایان و فرمانبرداران می‌گردد. در معنای دیگر قدرت سیاسی مولود ظهور جامعه سیاسی^(۱) است. جامعه سیاسی که با تکامل سازمان‌بندی اجتماعی و استقرار نظم هنجارین حقوقی همزمان با احساس تعلق افراد نسبت به آن، کلیت متمایزی نسبت به خارج به خود می‌گیرد و با سه ویژگی فراگیر و کلی بودن، خصلت الزامی داشتن و قاهرانه عمل نمودن قدرت در آن از سایر جوامع تشخیص داده می‌شود. از این رو جامعه سیاسی را می‌توان مرکب قدرت سیاسی دانست و هدف چنین قدرتی اعمال نوعی ویژه از قدرت نظیر حکومت و تمشیت امور سیاسی است. (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۶) فوکو در تعریف قدرت سیاسی بحث قدرت با الگوی حاکمیت را مطرح می‌کند. (فوکو، ۱۳۷۰: ۳۲۹) بنابراین در مقام جمع‌بندی می‌توان گفت: قدرت سیاسی توانایی تحمیل اراده‌ای است که دارای خصلت سیاسی می‌باشد و متناسب با اندیشه پذیرفته شده در نظام حقوقی عمل می‌نماید. از همین رو اقتدار و استیلا جزء تفکیک‌ناپذیر این مفهوم محسوب می‌گردد. چنین برداشتی ملهم از دو مفهوم جامعه سیاسی و قدرت است و در مجموع به قدرتی اشاره دارد که زایش یافته در خلال تشکیل جامعه سیاسی و در جهت اعمال فرمانروایی در راستای تنظیم امر حکومت باشد.

۲. مفاهیم مشابه

قدرت سیاسی ارتباط معنایی نزدیکی با مفاهیمی چون دولت-کشور و حاکمیت و حکومت برقرار می‌کند که تفحص در این معانی به فهم دقیق‌تری از قدرت سیاسی منجر می‌شود.

۱. جامعه سیاسی، جامعه‌ای است که در آن روابط فرمانروایی و فرمانبرداری از نوع سیاسی آن، توسط تشکیلات حکومتی برقرار شده باشد.

۲-۱. دولت-کشور

دولت-کشور به عنوان واحد سیاسی و حکومتی مستقل و دارای حاکمیت در نظام حقوق اساسی و بین الملل امروز تحت نام کشور به رسمیت شناخته شده است. دولت-کشور جامعه‌ی سیاسی سازمان یافته و نهاد بندی شده ای است که از سایر جوامع ممتاز بوده و شخصیت مشخص و متمایزی از عناصر ترکیبی خود دارد و سایر نهادهای سیاسی از آن ناشی می‌شود. اما این دولت برای رسمیت یافتن نیازمند شرایطی است که وجود آنها برای تحقق دولت اجتناب ناپذیر است. در معروفترین تعبیر از دولت-کشور گفته می‌شود: جماعتی انسانی و مستقر در سرزمین مخصوص با سازمانی که برای گروه مورد نظر و در رابطه با اعضا دارای نیروی برتر فرماندهی و اجبار است. بنابراین سه عامل در تکمیل مفهوم دولت - کشور جایگاه اساسی دارد: گروه انسانی یا جمعیت، سرزمین و قدرت عالی یا نیروی فرمانروایی. (کاره دومالبر، به نقل از: مدنی، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

قدرت سیاسی از اساسی ترین شرایط موجودیت دولت-کشور است و عاملی است که به عناصر دیگر برای دستیابی به اهداف مدنظر انسجام و سازمان می‌دهد. یکی از تعاریف دولت - کشور در ارتباط با قدرت و اقتدار سیاسی است؛ در این رویکرد، دولت-کشور سازمانی است واجد یک قدرت هنجاری که می‌تواند وسایل انحصاری بکار گرفتن اجبار فیزیکی را حقاً در اختیار داشته باشد (قاضی، ۱۳۸۲: ۲۱۶-۲۱۷) تا بتواند صلح و امنیت را در جامعه مدنی برقرار کرده و حقوق اعضای جامعه خود را در برابر تهدیدهای داخلی و جنگ‌های خارجی حفظ کند.

۲-۲. حاکمیت و حکومت

حاکمیت و حکومت دو مفهوم بسیار نزدیک به قدرت سیاسی هستند و در واقع می‌توان گفت که قدرت سیاسی به معنای قدرت عالی که مقوم دولت-کشور و پایه اساسی مفاهیم حقوق اساسی است، در قالب دو اصطلاح حاکمیت و حکومت بروز و ظهور می‌یابد. بدین ترتیب قدرت سیاسی را باید منشأ حاکمیت و حکومت در بستر جامعه سیاسی دانست. قدرت سیاسی در این تعبیر همپایه و همزمان با شکل‌گیری اولین زمینه‌های حکمرانی و همبستگی مبتنی بر ایجاد دولت-کشور، ایجاد می‌شود. اما همین قدرت سیاسی پس از شکل‌گیری کامل دولت-کشور و قوام خود، برای اعمال شدن و بروز و ظهور یافتن در بستر جامعه سیاسی تشکیل شده، به شکل حاکمیتی در

درون دولت-کشور و سازوکارهای حکومتی آن خود را نمایان می‌سازد. حاکمیت مفهومی انتزاعی است که به صلاحیت تام و مستقل یک قدرت در اعلان و اعمال یک حکم دلالت دارد. حاکمیت عبارت است از قدرت برتر فرماندهی در درون جامعه و قدرت استقلال و نفی وابستگی در بیرون آن که متعلق به بالاترین مرجع اقتدار است. (قاضی، ۱۳۸۲: ۲۳۰) به عبارت دیگر حاکمیت امکان اعمال اراده ای فوق اراده‌های دیگر است و برای دولت‌ها هنگامی مصداق دارد که آنها در برابر اعمال اراده و اجرای اقتدارشان با مانعی روبه رو نشوند و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نکنند. سخن و دستور دولت حاکم آخرین سخن است و هیچ اراده و نیرویی خارج از حاکمیت را توان مقابله و ایستادگی در برابر این قدرت برتر نیست. حاکمیت به عنوان تجلی قدرت سیاسی به دو شکل نمایان می‌شود: حاکمیت بیرونی (استقلال و عدم وابستگی آن در ارتباط با سایر دولت-کشورها) و حاکمیت درونی یا حاکمیت در دولت (برتری قدرت یک دولت کشور نسبت به اعضای جامعه خود). (قاضی، ۱۳۸۰: ۷۲)

حکومت نیز به توان اجرایی و مجموعه‌ی اداری و سازمانی یک قدرت گفته می‌شود. حکومت که در واقع پدیدار شدن عینی حاکمیت در ارکان سیاسی یک دولت است، به مجموعه اشخاص و نهادهای یک حاکمیت که در قالب قوانین بنیادین و قانون اساسی به انجام کارویژه‌های خود می‌پردازند، گفته می‌شود. لذا می‌توان ادعا نمود که هیچ حاکمیتی در عمل کارا نیست، مگر حکومت کارایی را طراحی کرده باشد. (غمامی، ۱۳۹۰: ۷۲) بدین ترتیب حکومت در معنای سازمانی دارای تشکیلات و نهادهای سیاسی است که بیشتر جنبه ساختاری دولت‌ها و رژیم سیاسی را مد نظر دارد. (عمیدزنجانی، ۱۳۸۳: ۲۶۵) به تعبیری قدرت سیاسی در قالب حکومت ترسیم می‌گردد.

۳. پیشینه مفهوم قدرت سیاسی

با تعاریف پیش گفته می‌توان پی برد که قدرت سیاسی با تشکیل نخستین جوامع سیاسی بر محمل حکومت‌ها نمایان گشته است؛ با نگاهی به تاریخ مکاتب حقوقی-سیاسی و نظرات اندیشمندان می‌توان سیر نگرش‌های مختلف به قدرت سیاسی را بررسی نمود.

۳-۱: ایران باستان: تاریخ ایران باستان در اکثر مقاطع خود با یکتاپرستی و اعتقاد به قدرت الهی همراه بوده است. هر چند باید اذعان نمود که اعتقاد به منشأ ماورایی برای قدرت در این دوران به اشکال مختلفی بروز یافته است و گاهی نیز منجر به برداشته‌ها یا عملکردهای

ناصحیح گشته است، اما به هرحال ویژگی مشترک این دوره به لحاظ حقوقی و سیاسی آن است که قدرت سیاسی همواره ملهم از انگاره‌های ماورایی بوده است. در این دوره اندیشه حقوقی-سیاسی به ویژه در زمان ساسانی تحت تأثیر دین زرتشتی، قدرت سیاسی را معطوف به تشکیل حکومت جهت استقرار عدالت در جامعه می‌دانست و قدرت سیاسی موهبتی از سوی خداوند تصور می‌شد که جهت پاسداشت دین زرتشتی در سرزمین ایران به پادشاه اعطا می‌گردید. لذا قدرت سیاسی صبغه‌ای مذهبی داشت. (جاوید، جمالی، ۱۳۸۸: ۱۱۴)

۲-۳: یونان باستان: در این زمان قدرت سیاسی امری جدا از جامعه تصور نمی‌شد و بین دولت و جامعه فرقی گذاشته نمی‌شد. هرچند باید اذعان نمود که جامعه یونانی در آن دوره در مقایسه با جوامع شرقی گرایش‌های ماورایی و الهی کمتری داشته است. افلاطون از زبان سقراط با تمایز بین هدف «قدرت» و «قدرت‌طلبی» سعادت را منوط به عدالت و قدرت را در خدمت استقرار عدالت درونی و در نهایت سعادت میدانست؛ لذا افلاطون به قدرت سیاسی به دید ابزاری در جهت عدالت می‌نگریست. ارسطو نیز قدرت را از آن روی که یاریگر در اجرابخشی به بهترین و ارجمندترین کارها به انسان است، برترین فضیلت برمی‌شمرد. (منوچهری، ۱۳۷۶: ۱۲۲) به هرحال مفهوم قدرت سیاسی در دوره یونان باستان تلفیقی از دیدگاه‌های بشری و دیدگاه‌های انتزاعی و ماورایی را شامل می‌شده است.

۳-۳: قرون وسطا و عالم مسیحی: از زمان ظهور حضرت مسیح (ع) تا اوایل قرون وسطی، بر اساس برداشت‌های گوناگون از آموزه‌های مسیحیت در غرب، نگرش به قدرت سیاسی غالباً با موضعی منفی مواجه می‌شود؛ چنانکه تحت تأثیر اندیشه‌های سنت آگوستین سیاست امری شرگونه تلقی می‌گردد و قدرت سیاسی نیز که متکی بر زور و اجبار است، منشا و مقصدش منفی معرفی می‌شود. به باور این دوره تنها راه رستگاری ایمان می‌باشد که منجر به تبلیغ رهبانیت و دوری از قدرت سیاسی می‌شود. (نویمان، ۱۳۶۸: ۴۰۲) هرچند این برداشت از آیین مسیحیت همچنان در دوره‌های بعد نیز باقی بود، اما پس از قدرت یابی علمای مسیحی و حاکمیت کلیسا در اروپا که عملاً قدرت پادشاهان را نیز تحت سیطره خود داشت، این برداشت در عمل تعدیل گشت و مفهوم قدرت سیاسی و لزوم کسب و استفاده از آن در قالب حاکمیت ارباب کلیسا، مبتنی بر آموزه‌های الهی تعبیر گردید و قدرت سیاسی ابزاری در اختیار گسترش دین مسیحیت قرار گرفت.^(۱)

۱. کلیسای کاتولیک قدرت پاپ را فوق حاکمان و پادشاهان رؤسای جمهوری می‌داند و مسیحیان اعتقاد

۳-۴. عصر مدرن: عصر مدرن غرب که با زایش انسان‌شناسی جدید اومانیستی همراه است، حاوی نگرش‌های متفاوتی نسبت به قدرت سیاسی است. در این دوران اصحاب قرارداد اجتماعی همچون هابز، روسو و جان لاک تشکیل قدرت سیاسی بر مبنای قرارداد اجتماعی را مطرح می‌کنند. قدرتی که از دل جامعه مدنی خودخواسته انسان‌ها و پس از عبور از زندگی طبیعی، مبتنی بر قراردادی نانوشته ایجاد می‌شود. دولت و نهادهای اعمال‌کننده این قدرت سیاسی نیز به همین ترتیب ایجاد می‌شوند. قدرت سیاسی در نگاه لیبرال‌ها امری غیر قابل اعتماد می‌باشد که با حکومت قانون می‌بایست لگام زده شود. (نویمان، ۱۳۶۸: ۴۰۲-۴۰۳) قدرت سیاسی از عصر مدرن غرب به بعد در قالب حکومت‌های مشروطه و متکی بر قانون اساسی مکتوب استقرار می‌یابد. (الوندی، ۱۳۹۰: ۹۴) با این وجود قدرت سیاسی در عصر پست‌مدرن در برخی از جوامع سیاسی غربی دیگر از آن انحصار گذشته برخوردار نیست و تکیه آن برخلاف گذشته بر قدرت سخت و منابع مادی (زور و زر) کاهش یافته و بیشتر بر قدرت تبلیغات و اقناع‌پذیری (تزویر) استوار است. (جلاوید، ۱۳۹۲: ۱۴)

۴. انواع قدرت سیاسی

از آنجا که بروز و ظهور قدرت سیاسی در دوران معاصر عمدتاً مبتنی بر فرایند تفکیک قوا و سازوکارهای برآمده از آن بروز و ظهور یافته است و از طرفی به طور سنتی در نظریه تفکیک قوا قدرت سیاسی به سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه تقسیم می‌شود، لذا می‌توان انواع و اشکال مختلف قدرت سیاسی را در این قالب بیان نمود.

۴-۱. قدرت تقنینی: قدرت تقنینی قدرتی است معطوف به وضع قانون. در معنای قانون نظرات گوناگونی ارائه شده است. به نظر روسو محتوای عام و شامل قاعده، محک بازشناسی قانون از غیر خود است و قوه مقننه به نیرویی اطلاق می‌شود که کارویژه اش وضع و صدور چنین قواعدی است، لذا با این تعریف قدرت تقنینی



دارند همگان حتی پادشاهان باید از پاپ اطاعت کنند. زمانی که کلیسای رومی و واتیکان از اقتدار دنیوی و مادی برخوردار بود ادعای حکومت بر جهان را داشت و پادشاهان را نصب و عزل می‌کرد و این ادعا همچنان باقی است. در گذشته‌های تاریخ مسیحیت هر سه قوه قانون گذاری، اجرایی و قضایی در شخص پاپ خلاصه می‌شد و پاپ در راس قدرت دنیوی قرار داشته است. (پالارد، ۱۳۶۶: ۱۱۳)

منحصر به یک قوه نمی‌گردد؛ چرا که تصویب‌نامه، آیین نامه، قانون اساسی و عرف را نیز شامل قانون و به تبع آن نهادهای واضع آنها را صاحب قدرت تقنینی می‌کند. با این وجود امروزه مراد از قانون در حقوق اساسی مصوبات دستگاه صالح قانونگذاری یا همان پارلمان است که پس از تصویب، مراحل امضا و انتشار را پشت سر گذاشته باشد. (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۰: ۲۰۰) از این رو قدرت تقنینی قدرت وضع قانون است که در نظریه تفکیک قوا منحصرأ در اختیار نهاد مقننه یا پارلمان قرار می‌گیرد.

۲-۴. قدرت اجرایی: در نظریه تفکیک قوا معنای قدرت اجرایی با مفهوم قوه مجریه گره خورده است. در آثار نظریه‌پردازان اولیه تفکیک قوا نگاه بدبینانه‌ای نسبت به قوه مجریه به عنوان قوه حاکم و برتر قدرت سیاسی وجود داشت؛ (کدخدایی، بهادری، ۱۳۹۰: ۱۴۵) چرا که قوه مجریه به عنوان جانشین حاکم و در حقیقت باقیمانده نظام‌های پادشاهی تلقی می‌گردد و نگاه منفی به این قوه تسری پیدا می‌کند. علاوه بر آنکه برتری پارلمان به عنوان تجلی مشروعیت مردمی حکومت، قوه مجریه را در حاشیه قدرت تقنینی تعریف می‌نمود. اما امروزه مفهوم قوه مجریه به عنوان دارنده قدرت اجرایی در کشورها از کارگزار صرف بودن قوه مقننه در آمده و طیف وسیعی از فعالیت‌های حکومتی را شامل می‌شود؛ چنانکه مفهوم قوه مجریه مترادف با حکومت گشته است. (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۰: ۲۵۸) قوه مجریه به دو بخش سیاسی (به مثابه مغز متفکر و برنامه‌ریز اجرایی) و اداری (در معنای دستگاه‌های بازوهای اجرایی بخش سیاسی) تقسیم می‌شود. در معنای مضیق اجرا، قدرت اجرایی محدود به اجرای قانون می‌شود، ولی در معنای موسع و رایج امروز علاوه بر اجرای قانون امور دیگری که در صلاحیت دیگر قوا نیست ذیل مفهوم اجرای قوه مجریه می‌آید. در معنای دیگر، اجرا و اداره توأمان در صلاحیت قوه مجریه قرار می‌گیرد. (کدخدایی، بهادری، ۱۳۹۰: ۱۴۲) از این رو سه کارکرد قدرت اجرایی عبارتند از: الف. اجرای تصمیمات قوای دیگر ب. تهیه و تدارک تصمیمات ج. اتخاذ تصمیمات لازم‌الاجرا

۳-۴. قدرت قضایی: قدرت قضائی یکی ازجای قدرت سیاسی در نظریه تفکیک قوا است. برخی نظریه پردازان همچون روسو قوه قضائیه را در دل قوه مجریه آورده‌اند. جان لاک نیز حوزه قضا را خارج از دایره قدرت سیاسی و در اختیار خود مردم می‌دانست. (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۰: ۱۷۹) با این وجود اگرچه قوه قضائیه ماهیتاً مربوط به امر اجرای قوانین است، ولی به صورت قوه مستقلی مطرح می‌گردد تا از نفوذ دیگر قوا در امان باشد. (عمید

زنجان، ۱۳۸۳: ۴۰۳) اگرچه در ظاهر قدرت قضایی معطوف به امر اجرای قوانین است، ولی ماهیت عمل قضایی ایجاب می‌کند که قاضی در زمینه انطباق قواعد عام و مجرد قانون با موارد مصداقی، در کنار قانون مواردی همچون رویه قضایی، آرای علمای حقوق و اصول حقوقی و تفسیری را در صدور رای قضایی در نظر بگیرد. (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۶۸: ۵۹۹)

۵- قدرت سیاسی و نسبت آن با مبانی حقوقی

با توجه به مفاهیم مختلف و تعاریفی که از قدرت سیاسی ارائه شد می‌توان قدرت سیاسی را دارای خصلت‌های حقوقی دانست. هرچند در ابتدای شکل‌گیری قدرت سیاسی، ابزارهای حقوقی نقش چندانی ندارند و قدرت با میل به تمامیت خواهی و استقرار به هر نحو ممکن، غالباً ساختارهای حقوقی پیشین را هم در می‌نوردد، اما پس از استقرار نسبی قدرت سیاسی، می‌توان ارتباط حقوق و عنصر «قدرت سیاسی» را ارتباطی متقابل دانست که طی آن ثبات و تداوم قدرت سیاسی از طریق اصول و قواعد حقوقی که برای آن حقانیت ایجاد می‌نمایند و آن را نهادبندی می‌کنند تضمین می‌شود و به تعبیری قدرت سعی می‌کند از ابزارهای حقوقی برای جلب مشروعیت و ایجاد ثبات بهره ببرد. از سوی دیگر نیز حقوق وسیله‌ای برای حمایت علیه قدرت تلقی می‌گردد. چرا که قدرت را مجبور می‌کند در قالب‌های مشخص و تخلف‌ناپذیر عمل کند و ابزارهایی را نیز برای مقابله مردم (فرمانبرداران) با طغیان قدرت سیاسی تعریف کرده و در اختیار می‌گذارد. همچنین قدرت سیاسی میل به صلاحیت قانونی دارد: بدین معنا که اعمال قدرت سیاسی فرمانروایان در قالب قوانین و مقررات در می‌آید. (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۶۸: ۲۳۶). قدرت سیاسی قدرتی نهادینه است: بدین معنا که قدرت سیاسی پس از ایجاد خود در قالب یک سری اصول و مقررات درآمده و چارچوب حکمرانی را مشخص می‌سازد. (الوندی، ۱۳۹۰: ۹۳)

در یک دسته بندی کلان دو منشأ الهی و بشری برای قدرت سیاسی قابل تصور است. پیروان نظریه «منشأ الهی» که عمدتاً معتقدان به ادیان الهی می‌باشند و به نوعی قدیمی ترین نظرگاه در این رابطه از آن‌ها می‌باشد، معتقدند اراده خداوند منشأ سپردن فرمانروایی و قدرت به فرد یا به گروه و طبقه خاصی است. در این نظر فرمانروایی و قدرت از بالا و به شکل نزولی اعمال می‌شود. از طرفی قائلین به «منشأ بشری» معتقدند که قدرت و حاکمیت از مردم به زمامداران سپرده شده و قدرت عالی به افراد ملت تعلق دارد. حاکمیت محصولی است که از رابطه سیاسی مردم و دولت تولید می‌شود. (لاگلین، ۱۳۸۸: ۱۶۹)

۶- قدرت سیاسی در اسلام

واژه قدیر از اسماء الهی و کلمه قادر از صفات خداوند می‌باشد.^(۱) از آن جایی که در اندیشه‌های اسلامی تنها فعال مایشاء، خداوند قادر متعال است، تنها دارنده‌ی قدرت مطلق و تنها قادر حقیقی و ذاتی نیز خداوند متعال است؛ هر کسی به غیر از او اگر توانایی انجام کاری را داشته باشد، این توانایی بی شک تبعی و به واسطه‌ای مکتسب از سوی آن قادر مطلق خواهد بود. (خمینی، ۱۳۷۴: ۱۱۳) اعمال قدرت الهی در دو نوع قدرت تکوینی (جبری و قهری) و

تشریعی (توأم با ارسال پیامبران و احکام الهی) است. (بصیرتی، جمشیدیان، ۱۳۹۰: ۱۲۷)

مُلک (مترادف قرآنی واژه قدرت) فی نفسه موهبتی از مواهب الاهی و نعمتی است که می‌تواند باعث آثار نیک در جامعه انسانی شود. (طباطبایی، ج ۳، ۱۳۸۰: ۲۰۵) از اینرو قرآن کریم به عنوان قانون جامع الهی قدرت را به عنوان پدیده‌ای که «هست» به رسمیت می‌شناسد و همچون دیگر مفاهیمی که سرمنشا اثر و حرکتی در جامعه است مثبت تلقی می‌نماید. (سیدباقری، ۱۳۸۹: ۷۳) از دید اسلامی قدرت فی نفسه خیر است. «قدرت خودش یک کمال است؛ خدای تبارک و تعالی قادر است» (خمینی، ۱۳۷۹: ج ۱۸، ۱۵۵) و آنچه موجب فسادپذیری قدرت می‌شود نه به واسطه شر بودن نفس قدرت بلکه برخاسته از حب قدرت‌طلبی انسان است. «قدرت‌طلبی در هر که باشد، اسباب این می‌شود که زمین بخورد؛ قدرت‌طلبی از هر که باشد از شیطان است.» (خمینی، ۱۳۷۹: ج ۱۹، ۱۵۶)

قدرت سیاسی در نظر اسلام به عنوان یک ابزار و وسیله تلقی می‌شود. ابزاری که اگرچه مطلوب است ولی مطلوبیت آن نه ذاتی بلکه بالعرض است که مطلوبیت واسطه‌ای به خاطر نیل به اهداف الاهی پیدا می‌کند.^(۲) لذا اگر قدرت سیاسی وسیله تحقق اهداف و غایات الاهی نباشد، بی‌ارزش می‌شود. (بهادری، ۱۳۹۱: ۶۵) آنچه با مطالعه منابع شرعی به دست می‌آید، آنکه مفهوم قدرت سیاسی در ادبیات دینی ارتباط وثیقی با واژه ولایت دارد. به بیان دقیق تر می‌توان گفت واژه ولایت در ادبیات دینی بهترین معادل برای مفهوم قدرت سیاسی در اندیشه رایج محسوب می‌گردد. ولایت واژه‌ای است عربی از ریشه (و ل ی) که در لغت عرب به معانی محبت، نصرت، نزدیکی، تدبیر، قیام به امر و ملک امر، سرپرستی، زعامت،

۱. «ان الله علی کل شی قدیر» (آیه ۴۵ سوره نور)

۲. اصولاً منشأ قدرت سیاسی و به تبع آن حکومت از منظر اسلام لزوم اجرای قوانین الهی جهت ایجاد نظم در جامعه می‌باشد. لذا قدرت سیاسی از دید اسلام با ارسال کتاب الهی و لزوم اجرای آن در سطح اجتماع بر می‌خیزد.

امارت دولت، سلطان، خطه، شهر و موطن هر کس آورده شده است. (طریحی، ۱۴۰۸، ج ۱، ۴۵۵-۴۵۸؛ ابی‌الحسین احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۱۱، ج ۶: ۱۴۱) نکته‌ی قابل ذکر آنکه غالباً ولایت به لحاظ رعایت مصالح فردی یا اجتماع «مولی علیه» (افرادی که تحت ولایت هستند) جعل شده است. اقسام ولایت را به ولایت تکوینی و تشریعی تقسیم‌بندی کرده‌اند و شئون ولایت تشریعی را نیز به ولایت حاکم و زعامت سیاسی و اجتماعی و قضایی دسته‌بندی نموده‌اند.^(۱) در هر صورت آن چه مورد نظر ما می‌باشد ولایت به معنای سلطه و تدبیر امور جامعه است که اساس حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهد؛ یعنی فقیه (در دوران غیبت امام معصوم) در رأس حکومت قرار می‌گیرد و امور جاری اجتماع تحت نظارت و سرپرستی او انجام می‌شود. البته می‌توان گفت معانی دیگر آن همچون دوستی و نصرت نیز بی‌مناسبت با معنای تصدی نیست. (طاهری خرم آبادی، ۱۳۶۲: ۱۴) در سنت اسلامی امام یا والی هم‌تراز با عموم مسلمانان از امتیاز ویژه‌ای برخوردار نیست، بلکه والی امر اسلامی به خاطر توانایی ذاتی و آمادگی درونی (علم و عدالت)، اعمال قدرت سیاسی می‌نماید و مکلف به تکالیف و مسئولیت‌های الهی است. (بهادری، ۱۳۹۱: ۷۳) این معنی بعد خاصی از مفهوم حکومت و تصدی امر را در اسلام روشن می‌کند، به گونه‌ای که این مفهوم کوچکترین اشاره‌ای از سلطه‌گری نداشته و هیچ بهانه‌ای برای امتیازطلبی و استبداد فراهم نمی‌آورد. در حالی که در سایر مفاهیم مشابه و مناظر همچون مفاهیم سلطان، پادشاه، حاکم و... چنین مسأله‌ای به چشم نمی‌خورد. در اسلام قدرت سیاسی نه با ماهیتی شرگونه بلکه نوعی کمال با سرشتی الهی و خیرگونه تلقی می‌شود. اقتدار ولایی در اسلام مبتنی بر ولایت در معنای محبت و قرب به حق و در محدوده احکام شرعی می‌باشد که برخلاف مفهوم قدرت در غرب (شر بودن و فسادآور بودن قدرت و لزوم مهار آن) موجب رشد و کمال توأمان اعمال‌کننده و اعمال‌شونده قدرت می‌شود. (زرشناس، ۱۳۸۵: ۲۰۳)

۷- قدرت سیاسی در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

ماهیت قدرت سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متأثر از نگاه اسلامی به اجتماع و حکومت قرار گرفته است و در بخش‌های مختلف، با عناوینی چون حکومت

۱. رک: راجی، سید محمد هادی، قلمرو اختیارات و وظایف ولی فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی و حقوق گرایش حقوق عمومی، دانشگاه امام صادق، تابستان ۱۳۸۷، صص ۹-۱۲

اسلامی، حاکمیت خداوند و اصطلاحات مرتبطی چون ولایت فقیه و امامت امت، سعی در تبیین آن داشته است. بر اساس مقدمه قانون اساسی و ذیل موضوع «شیوه حکومت در اسلام» و «ولایت فقیه» و همچنین اصول کلی قانون اساسی در فصل اول، قدرت در همه ابعاد آن متعلق به خداوند متعال است (اصل ۲) و اصل پنجم طریقه اعمال آن را از مجرای ولی فقیه جامع الشرایط می‌داند. همانگونه که پیش از این بیان گردید در بحث قدرت سیاسی و مبانی آن به دنبال یافتن قدرت مشروع سیاسی جهت قانون گذاری و اعمال قوانین در زندگی اجتماعی و بررسی مبانی مشروعیت این قدرت برتر هستیم. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز ضمن اشاره به حاکمیت مطلق خداوند بر جهان و انسان^(۱)، با ملاک قرار دادن اذن الهی به عنوان مبانی مشروعیت، قدرت برتر سیاسی را از آن خداوند متعال و منصوبان وی می‌داند که این امر در عصر غیبت به ولی فقیه جامع الشرایط واگذار گردیده است. به عبارت دیگر ریشه و مبانی قدرت و حاکمیت مبتنی بر آن، در نظام جمهوری اسلامی مختص به «الله» است. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۳-۴). اصول دوم، چهارم و پنجم قانون اساسی موید این ادعا است که طی آنها اختصاص تشریع به خداوند متعال و نقش وحی در بیان قانون الهی در بند «۲» اصل دوم و تضمین شرعی بودن همه‌ی مقررات مصوب در نظام اسلامی در اصل چهارم مورد اشاره قرار گرفته است. اصل پنجم نیز وظیفه اجرای قوانین را به فرد ماذون از ناحیه خداوند یعنی فقیه جامع الشرایط می‌سپارد. بنابر اصول مذکور و سایر اصول قانون اساسی، حاکمیت در نظام جمهوری اسلامی ایران ریشه در اذن الهی دارد. (جوان آراسته، ۱۳۸۰: ۸۴) پس در قانون اساسی برای قدرت سیاسی خواستگاه الهی تعریف می‌شود که هدف آن سعادت انسان در کل جامعه بشری است.^(۲)

البته باید توجه نمود که اصل ۵۶ قانون اساسی^(۳) مفهوم «حاکمیت ملی» - که اراده ملت را منشا قانون گذاری و اداره جامعه و به عنوان بخشی از قدرت برتر می‌داند- را نیز در قالب حق تعیین سرنوشت در طول حاکمیت الهی، بیان می‌کند. با استناد به اصول قانون

۱. اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲. اصل ۱۵۴ قانون اساسی: جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت های دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.

۳. حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است...

اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌توان گفت سه نوع مبنا برای بیان قدرت سیاسی در نظام سیاسی ایران قابل استخراج است که در قالب انواع حاکمیت قابل تعریف است:

۱. حاکمیت تکوینی خداوند متعال بر انسان‌ها (اصل ۵۶)
۲. حاکمیت تشریعی خداوند و لزوم تسلیم در برابر او (اصل ۲ و ۴)
۳. حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش (اصل ۲ و اصل ۵۶)

در تشریح اشکال مختلف اعمال قدرت سیاسی (قدرت تقنینی، اجرایی و قضایی) در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر ایده کلی تفکیک یا استقلال قوا صورت می‌پذیرد، نیز باید اذعان نمود که اصولاً قانون اساسی، قدرت سیاسی و حاکمیت را از آن خداوند می‌داند و این فرآیند ابتدائاً و بالاصاله در مقام ولایت فقیه تبلور یافته و از طریق او به شکل مستقیم یا غیر مستقیم اعمال می‌گردد. لذا چنین قدرت الهی اصولاً قابل تفکیک به بهانه فسادآور بودن نیست و آنچه به عنوان قوای سه‌گانه در قانون اساسی ذکر شده با مبانی نظریه تفکیک قوا متفاوت است. در واقع اساس و بنیان قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی در مقام ولایت فقیه تعریف می‌شود و این قوا نمایانگر نوعی از تقسیم کار در اداره امور کشور هستند که بر اساس اصل (۵۷) قانون اساسی^(۱) تحت نظارت ولایت ولی فقیه وظایف محوله خود را به انجام می‌رسانند؛ و در این راستا ضمن همکاری با همدیگر موظف به حفظ استقلال یکدیگر و عدم تجاوز از حدود صلاحیت خویش می‌باشند. (بهادری، ۱۳۹۱: ۱۰۹)

جمع‌بندی

در مجموع باید گفت که قدرت سیاسی با ویژگی‌هایی همچون انحصارطلبی (صلاحیت انحصاری در اعمال قدرت)، فراگیری و شمول قدرت بر همه ابعاد و افراد جامعه و میل به ایجاد صلاحیت قانونی و نهادسازی‌های حقوقی در بستر یک جامعه سیاسی نمود می‌یابد که کارکرد عمده آن تمشیت امور جامعه و ایجاد سلطه و اختیار برای صاحبان قدرت است. با ظهور قدرت سیاسی عملاً جامعه به دو گروه فرمانبر و فرمانروا با ساختارها و نهادهای حکومتی جهت اعمال این نوع از قدرت تقسیم

۱. قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

می‌شود. در نگاه اسلام، با تمایز میان نفس قدرت و قدرت طلبی، قدرت فی نفسه خیر ولی قدرت طلبی امری نکوهیده و شر است. قدرت سیاسی از دید اسلام با تکامل اجتماعی بشر، از جانب خداوند و از طریق ارسال کتب آسمانی توسط پیامبران منشأ می‌گیرد. در مقابل قدرت در نگاه غربی بر بستری از نگاه منفی تعریف می‌شود. در دید غرب قدرت از نسبت استکباری بشر مدرن با عالم برمی‌خیزد و قدرت سیاسی از خواست مطلق جامعه شکل می‌پذیرد و در امتداد همین نگاه است که سازوکار تفکیک قوا به عنوان راهکاری جهت مقابله با فساد قدرت سیاسی و پاسداشت آزادی‌های فردی با تقسیم قدرت حکومت به سه قوه مقننه، مجریه، قضائیه مطرح می‌شود.

این در حالی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قدرت سیاسی جنس و ماهیت الهی می‌یابد و ابتدائاً در مقام ولایت فقیه تبلور و جریان می‌یابد و از طرفی تفکیک قوا در معنای استقلال قوا با تقسیم وظایف حکومتی میان سه قوه، ذیل قدرت او تعریف می‌شود.

منابعی جهت مطالعه بیشتر

- لاپی‌یر، ژان ویلیام (۱۳۸۹) قدرت سیاسی، ترجمه بزرگ نادرزاد، پژوهش فروزان‌روز
- آقامهدی، اصغر (۱۳۹۲) قدرت سیاسی، انتشارات دانشگاه امام صادق
- افتخاری، اصغر (۱۳۷۸) فرزاندگی و قدرت: درآمدی بر تئوری قدرت حضرت امام، مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، شماره ۹ و ۱۰
- رهبر، مهدی (۱۳۸۵) تحول گفتمانی قدرت، پژوهش‌نامه حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱
- علوی، پرویز، صاوقیان، نادعلی (۱۳۸۹) ریشه‌های فکری اصل تفکیک قوا، نشریه حقوق، شماره ۲
- کدخدایی، عباسعلی، محمد جواهری‌طهرانی (۱۳۹۱) تفکیک قوا: رویای تقدیس شده، حکومت اسلامی، شماره ۶۱

منابع

۱. ابی‌الحسین احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس‌اللغه، ۶ج، بیروت: دار‌الجید، ۱۴۱۱ ق. ۱۹۹۹م.
۲. آرون، ریمن (۱۳۷۰) مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، آموزش انقلاب اسلامی
۳. اشرف‌نظری، علی (۱۳۸۶) نگرش مدرن به مفهوم قدرت سیاسی، حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴
۴. افتخاری، اصغر (۱۳۸۷) قدرت نرم و سرمایه اجتماعی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج.
۵. بصیری، محمدکاظم، جمشیدیان، هادی (۱۳۹۰) مقایسه قدرت نرم جمهوری اسلامی و قدرت نرم غرب، امنیت ملی، شماره ۱
۶. بهادری جهرمی، علی (۱۳۹۱) قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در مقابله با فسادآوری قدرت سیاسی، مطالعات حقوقی، سال دوم، ش ۶
۷. پالارد، جان (۱۳۶۶) واتیکان و فاشیسم ایتالیا، ترجمه مهدی سبحانی، نشر مرکز، تهران.
۸. جاوید، محمدجواد (۱۳۹۲) جزوه درسی مکاتب فلسفی و کلامی حقوق، دانشگاه تهران، نیم سال اول ۱۳۹۲
۹. جاوید، محمدجواد، جمالی، فریما (۱۳۸۸) تعامل عدالت و دولت در ایران باستان با تاکید بر تحقیقات تاریخی در حقوق هخامنشیان، فصلنامه حقوق، شماره ۴
۱۰. خمینی (امام)، روح‌الله الموسوی (۱۳۷۹) صحیفه امام، موسسه تنظیم و نشر آثار امام
۱۱. خمینی، (امام)، (الف) روح الله (۱۳۷۴) شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،
۱۲. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳) لغت‌نامه دهخدا، جلد‌های ۳۶، ۱۱، ۱۴، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول، بهار.
۱۳. راسل، برتراند (۱۳۶۷) قدرت، ترجمه نجف دریابندری، خوارزمی، چاپ دوم
۱۴. راغب اصفهانی، محمد (۱۴۱۲ق) المفردات فی غرایب القرآن، دار‌العلم دار‌لشامیه
۱۵. زرشناس، شهریار (۱۳۸۵) واژه‌نامه فرهنگی و سیاسی، کتاب صبح، چاپ دوم
۱۶. سید باقری، سیدکاظم (۱۳۹۰) ماهیت و مولفه‌های قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم، کتاب نقد، شماره ۶۰-
۱۷. طاهری خرم آبادی (آیه الله)، سید حسن (۱۳۶۲) ولایت فقیه و حاکمیت ملت، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، قم.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۰) تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی

۱۹. عمیدزنجانی (۱۳۸۳) درآمدی بر فقه سیاسی؛ مروری بر کلیات و مبانی حقوق اساسی، امیرکبیر
۲۰. عمیدزنجانی (۱۳۸۹) دانشنامه فقه سیاسی، دانشگاه تهران
۲۱. عمیدزنجانی، عباسعلی (بی تا) مبانی اندیشه سیاسی اسلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۲. غمامی، سیدمحمد مهدی (۱۳۹۰) حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران
۲۳. فوکو، میشل (۱۳۷۰) قدرت انضباطی و تابعیت، قدرت فرّ انسانی یا شرّ شیطانی، استیو لوکس، ترجمه فرهنگ رجایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، تهران،
۲۴. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل (۱۳۸۰) بایسته‌های حقوق اساسی، دادگستر، چاپ ششم
۲۵. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل (۱۳۸۶) حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، دانشگاه تهران
۲۶. کدخدایی، عباسعلی، بهادری جهرمی، علی (۱۳۹۰) مفهوم قوه مجریه، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۱۵، شماره ۲
۲۷. کوشکی، صادق و آجرو، اسماعیل، (۱۳۸۹) اعتماد به نفس ملی و رهیافتی بر استعاره نوین قدرت، مجموعه مقالات همایش ملی اعتماد به نفس ملی، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، تهران.
۲۸. لاگلین، مارتین (۱۳۸۸) مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، نشر نی، تهران.
۲۹. لوکس، استیون (۱۳۷۰) قدرت: فر انسانی یا شر شیطانی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۳۰. منوچهری، عباس (۱۳۷۶) قدرت، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۱ و ۱۲۲
۳۱. نویمان، فرانسیس (۱۳۶۸) ترجمه عزت‌الله فولادوند، شیوه‌های تحقیق در قدرت سیاسی، فرهنگ، شماره ۴ و ۵
۳۲. هاشمی محمد (۱۳۸۰) حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر میزان.
۳۳. وبر. ماکس (۱۳۷۴) اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، انتشارات مولی، تهران.
۳۴. الوندی، محمد (۱۳۹۰) بررسی تطبیقی ویژگی‌های قدرت سیاسی در دولت مدرن با نظام ج.ا.ا، فلنامه پاسداری فرهنگی، شماره ۴

1. Oxford Advanced learners Dictionary, sixth edition, edited by sally wehmeier, oxford university press, 2000.
2. Hans Morgenthau, Politics Among nation The Struggle For Power And Peace; New York, 1973
3. Avid Robertson, Dictionary of politics, London, Penguin books, ۱۹۹۸.

امام خمینی (ره):

و از شورای محترم نگهبان می‌خواهم و توصیه می‌کنم، چه در نسل حاضر و
چه در نسل های آینده که با کمال دقت و قدرت و طایف اسلامی و ملی خود
را ایفا و تحت تاثیر هیچ قدرتی واقع نشوند و از قوانین مخالف با شرع مطهر و
قانون اساسی بدون هیچ ملاحظه ای جلوگیری نمایند.

(صحیفه امام ج ۲۱، ص ۴۲۲)



بزهشکده شورای نگهبان

آدرس: تهران، خیابان شهید سپهبد قمری،
کوچه شهید دهقانی نیا (خسرو سابق)، پلاک ۱۲
صندوق پستی: ۱۴۶۳ - ۱۳۱۴۵
تلفکس: ۰۲۱ - ۸۸۳۲۵۰۴۵
info@shora-rc.ir
www.shora-rc.ir